

# جوابهای پوگندرو

نویسنده  
رابرت مانش

تصویرگر  
مایکل مارچنکو

مترجمان  
پروانه فتاحی، عرفان اتابکی



ناشر خیلی متفاوت کتابهای کودک و نوجوان!

سرشناسه: ماننش، رابرت، ۱۹۴۵-م. Munsch, Rober  
عنوان و نام پدیدآور: جوراب‌های بوگندو/ نویسنده: رابرت ماننش؛ تصویرگر: مایکل مارچنکو؛ مترجمان: پروانه فتاحی، عرفان اتابکی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۳۲ص.: مصور (رنگی) ۲۹×۲۲.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۴۵-۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا  
یادداشت: عنوان اصلی: Smelly socks, c2004  
یادداشت: گروه سنی: ب، ج.  
موضوع: داستان‌های تخیلی  
موضوع: Fantastic Fiction  
موضوع: جوراب -- داستان  
موضوع: Socks -- Fiction  
شناسه‌ی افزوده: مارچنکو، مایکل، تصویرگر  
شناسه‌ی افزوده: Marthechenko, Michael  
شناسه‌ی افزوده: فتاحی، پروانه، ۱۳۵۵-، مترجم.  
شناسه‌ی افزوده: اتابکی، عرفان، ۱۳۷۷-، مترجم.  
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۶ج ۱۷۶۵م ۱۳  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۰۲۹۷۳۷



انتشارات پرتقال  
**جوراب‌های بوگندو**  
نویسنده: رابرت ماننش  
تصویرگر: مایکل مارچنکو  
مترجمان: پروانه فتاحی - عرفان اتابکی  
مدیر هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور  
طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امین نصر  
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مهدیه عصارزاده - سحر احدی  
مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۱۴۵-۸  
نوبت چاپ: اول - ۹۷  
تیراژ: ۵۰۰ نسخه  
لیتوگرافی: واژه‌پرداز اندیشه  
چاپ: واژه‌پرداز اندیشه  
صحافی: عطف  
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

ترجمه‌ی این اثر را تقدیم می‌کنم  
به خانم ژاله فروهر و نوه‌های گلش  
آناهیتا و آراد عزیز که اصل این کتاب  
را به من هدیه دادند.



وقتی تونی می‌خواست جوراب جدیدی بخرد، مادرش او را به تنها  
فروشگاه شهر برد.

تونی گفت: «این فروشگاه فقط جوراب مشکی دارد، می‌شود لطفاً  
به آن طرف رودخانه برویم و چند جفت جوراب واقعاً خوب بخریم؟»  
مادر تونی گفت: «ما نمی‌توانیم مستقیم به آن طرف رودخانه برویم،  
چون هیچ پلی این‌جا نیست، برای رسیدن به پل باید خیلی خیلی  
خیلی راه برویم، تازه ماشین هم نداریم!»





تونی پیش پدربزرگش رفت و گفت: «می‌شود لطفاً من را با قایق به آن طرف رودخانه ببری؟ می‌خواهم چند جفت جوراب خوب بخرم.»

پدربزرگ گفت: «موتور قایق از کار افتاده.»

تونی گفت: «پارو! می‌توانیم پارو بزنیم! من پارو می‌زنم، شما هم می‌توانید عقب قایق بنشینید.»

پدربزرگ گفت: «تو پارو می‌زنی؟»

تونی گفت: «بله! پارو زدن که کاری ندارد!»



